

کدام پرچم، در آینده ی کمیته هماهنگی برافراشته خواهد شد؟

محمد حسین

ششم اسفند ماه هشتاد و شش

در مقاله اخیر حکیمی (کسانی که هدف کمیته هماهنگی را قبول ندارند...) چند نکته قابل توجه وجود دارد. اول این اختصاص داده اند به اینکه تشکل کارگری به نیروی خود کارگران و بدون مجوز از دولت که ایشان چند صفحه را باید ایجاد گردد و بگونه ای جلوه داده اند که گویی دیگران طرفدار ایجاد تشکل قانونی و مجوز دار بوده اند و فقط در مقطع ایجاد کمیته هماهنگی بر ایجاد تشکل کارگری به نیروی خود کارگران تاکید کرده اند. اولاً در ایشان و مقطع ایجاد کمیته هماهنگی ... فقط شما بنیان گذار نبودید و چهره های سرشناس دیگر جنبش کارگری مثل محمود صالحی و بهروز خباز نیز بنیان گذار کمیته هماهنگی نیز بودند. دوماً از قبل از ایجاد کمیته هماهنگی نیز ما بر این باور بوده و هستیم که تشکل کارگری به نیروی خود کارگران و بدون مجوز از دولت باید ایجاد شود و با تمام توان خود در این راه تلاش کرده و می کنیم.

نکات دیگر قابل تعمق در مقاله محسن حکیمی دفاع از اساسنامه پیشنهادی شان است. یک موضوع تکراری همان مسئله تشکل ضد سرمایه داری است، که البته در این باره به اندازه کافی در سطح جنبش و کمیته هماهنگی بحث شده و مسئله برای بیشتر فعالین جنبش کارگری روشن گردیده است و بنا بر این من فقط گذرا به آن اشاره می کنم. مسئله ضد سرمایه داری بودن تمام هم و غم همه فعالین رادیکال جنبش کارگری است و اساساً اختلاف بر سر دو اساسنامه که یکی ضد سرمایه داری و دیگری طرفدار سرمایه داری است، نیست. بلکه موضوع بر سر این واقعیت است که گرایش "لغو کار مزدی" چه در درون و چه بیرون کمیته هماهنگی سعی دارند، نشان دهند یک تشکل کارگری که برای مطالبات بروز کارگران مبارزه می کند میتواند طبقه کارگر را تا سوسیالیسم ببرد و هیچ نیازی به تشکل پذیری سیاسی و حزبی وجود ندارد و این چیزی نیست جز همان جنبش خود بخودی همه چیز مبارزه سیاسی هیچ چیز. همه این داستانها برای این است تا ثابت شود هر تشکل سیاسی فرقه و سکت است و اگر هزاران کارگر آگاه نیز در حزبی متشکل شوند محکوم به فنا هستند، اما اگر کارگران ناآگاهی برای مطالبات ابتدایی خود مبارزه کنند و اگر درصدی به دستمزد شان اضافه شد، راضی شوند - همچون بسیاری از اتحادیه های کارگری زرد در اروپا- ضد سرمایه داری هستند. گنه اختلاف اینجا است که ما می خواهیم ثابت کنیم، تشکلی همانند کمیته هماهنگی تا حدود خاصی می تواند ضد سرمایه داری باشد. یک تشکل کارگری که برای مطالبات به روز و ابتدایی کارگران مبارزه می کند، دارای سطح محدودی از مبارزه است و بنا بر این نباید به چشم کارگران خاک بیاشیم و بگوییم مبارزه همین است و بس و هر نوع مبارزه و تشکل دیگری فقط فرقه و سکت است. در واقع آنها مبارزه طبقاتی را تا حدود زیادی تنزل می دهند و دقیقاً بر این مبنا است که طرفداران "لغو کار مزدی" در موضع راست قرار می گیرند. حکیمی در ارتباط با ضد سرمایه داری بودن جنبش خودبخودی چنین می گوید:

"کارگر حتی همان وقتی که می گوید چرا من باید کار بکنم و توسرمایه دارمفت خوربخوری؟ ویا چرا من که ثروت جامعه را تولید میکنم خودم باید در فقر و فلاکت زندگی کنم؟ از مدار پذیرش سرمایه داری فراتر میرود"

بله این گفته ها همه ضد سرمایه داری است، اما آیا کارگران ما همه در این راستا گام بر میدارند؟ آیا بسیاری از کارگران فکر نمی کنند که حق و حقوقشان فقط اضافه شدن درصدی به دستمزدشان است؟ آیا بسیاری از کارگران در جدالها و کشمکشها کارفرمایان را به خدا و پیغمبر واگذار نمی کنند؟ در سالهای گذشته مطالبه بسیاری از کارگران و اعتراضات عملیشان در رابطه با پرداخت دستمزد معوقه شان بوده، آیا این فراتر رفتن از مدار سرمایه داری است؟ بله این واقعیتی است که همه ی اینها عرصه هایی از مبارزه طبقاتی اند، اما فراتر رفتن از مدار سرمایه داری نیستند. فراتر رفتن از مدار سرمایه داری لازمه اش مطالبه لغو مالکیت خصوصی و به میدان آمدن برای آن است. در واقع حکیمی مدارج و سطح مبارزه طبقاتی را نادیده می گیرد تا نتیجه گیری غلط خود را، که همانا جنبش خود بخودی همه چیز است و مبارزه سیاسی هیچ را انجام دهد. اگر همه مبارزات خودبخودی فراتر از مدار سرمایه داری می رفت که دیگر چه نیازی به تشکل کارگری و آگاهی سوسیالیستی و... بود. دقیقاً بر همین مبنا است که حکیمی کمیته هماهنگی ویا تشکلهایی از این دست را که برای مطالبات ابتدایی کارگران مبارزه می کنند، ظرفهایی برای فراتر رفتن از مدار سرمایه داری ارزیابی می نماید. این نگاه با وجود ظاهر چپی که می گیرد عملاً دچار فرامیسم است، چون مبارزه محدودش فراتر از مدار سرمایه داری نمی رود. حکیمی شعار ضد سرمایه داری می دهد تا محتوای رفرمیستی پوشیده بماند و چنین می گوید:

"درست بر عکس اساسنامه پیشنهادی من اساسنامه دیگر تمام مشخصه ای که کمیته هماهنگی با آن شناخته می شود یعنی ضدیت با سرمایه داری را از این کمیته گرفته و آنرا از محتوای واقعی اش تهی ساخته است. در این پیش نویس هدف "تشکل ضد سرمایه داری و سراسری طبقه کارگر ایران" بطور کامل حذف شده و جای آن را تشکل مستقل و سراسری طبقه کارگر ایران" گرفته است. در مقدمه این پیش نویس بطور مشخص آمده که منظور از تشکل مستقل کارگری "تشکل غیر دولتی و غیر کارفرمایی" است."

ما معتقدیم فعالیت در یک تشکل توده ای کارگری که برای مطالبات حداقل کارگران مبارزه می کند بسیار ضروری و کارساز است و حتی مبارزه یک سندیکا مثل سندیکای شرکت واحد ارزش زیادی داشته و دارد، اما خلاصه کردن ظرف مبارزه به یکی از این اشکال ریل سازی بسیار خطرناک و ضد جنبشی است، چون برای رسیدن به سوسیالیسم باید از مدار سرمایه داری گذشت در نتیجه ظرفهایی برای این هدف باید وجود داشته باشند. مبارزه طبقاتی عرصه ای بسیار گسترده و دراز مدت است و نیازمند تشکلهای مختلف کارگری با ویژگی های خاص خود آنها است. طبقه کارگر با توجه به شرایط و مدارج مبارزه طبقاتی از تشکلهای شورایی، کمیته های کارگری، سندیکا، حزب و گروههای سیاسی و حتی چند هسته کوچک سیاسی می تواند استفاده نماید. در سالهای خفقان شدید دهه شصت و هفتاد بسیاری از فعالان کارگری مجبور بودند تحت محافل کوچک و زیر زمینی مبارزه نمایند و اعتصابی را سازمان دهند. بسیاری از این فعالین تحت همان شرایط دستگیر و حتی اعدام شدند، اما آیا راه دیگری وجود داشت و آیا آنها را به خاطر فعالیت زیرزمینی و محفلی باید محکوم نمود؟ آیا کارگران شرکت واحد که سندیکایی بدون مجوز ایجاد نمودند و دست به اعتصاب زدند را باید محکوم نمود؟ آیا کارگران نیشکر هفت تپه که تلاش نمودند سندیکایی ایجاد

نمایند را باید محکوم نمود؟ آیا طبقه کارگر نیازمند این نیست که در شرایط انقلابی شوراهایش را در همه کارخانه ها ایجاد نماید و برای کسب قدرت گام بردارد؟ آیا طبقه کارگرنیاز به حزب طبقاتی خود ندارد تا بتواند بطور مداوم سوسیالیسم را تبلیغ نماید، مبارزه را سازماندهی نماید، هزاران و حتی میلیونها کارگر را برای نبردهای نهایی و خلع ید از خلع ید کنندگان بسیج نماید؟ آیا همه این بار را تشکلی مثل کمیته هماهنگی می تواند بدوش بکشد؟ و یا فقط با تغییر نام آن به "تشکل ضد سرمایه داری" این بار به مقصد می رسد؟ موضوع اختلاف بر سر اینکه این تشکل پسوند ضد سرمایه داری باید داشته باشد یا نباید، نیست، بلکه بر سر نشان دادن جایگاه واقعی این تشکل و ضرورت وجود تشکلهای دیگر طبقاتی است تا بتوان زنجیره مبارزه طبقاتی را تکمیل نمایند. هر یک از این تشکلهای در حد خود و در موقعیت خود می توانند تا حدودی ضد سرمایه داری باشند، اما مبارزه را نمی توان به یک شکل آن محدود نمود و همه را در یک تشکل محدود جای داد.

اما ایرادات بسیاری که در اساسنامه قبلی بوده و حالا دارد اصلاح می شود در درجه اول به خود آقای حکیمی بر می گردد، چون ایشان تنظیم کننده اساسنامه قبلی بوده اند و البته ما همه نیز که آنرا پذیرفته ایم مبرا از انتقاد نیستیم. اما برای برطرف نمودن ایرادات اساسنامه قبلی طی این چند سال تلاش زیادی از جانب اکثریت انجام شده و نمونه بارز آن مباحث علنی بهروز خباز با حکیمی بر سر بند دال اساسنامه بود و همه از جمله خود حکیمی قانع شدند که فقط با فراخوان به اعضای وقت کمیته هماهنگی نمی توان تشکل فراگیری ایجاد نمود.

نکته قابل تعمق دیگر تغییری است که در رابطه با بخش مربوط به کار علنی و مخفی آورده شده. در مصوبه آمده: "فراهم کردن گذار از شکل غیر علنی فعالیت کنونی فعالان کارگری به شکل فعالیت علنی برای بسیج توده های کارگری حول ایجاد تشکل سراسری کارگران". و حالا آقای حکیمی جمله "متناسب با توازن قوا" را آورده است. اما همه اعضای کمیته هماهنگی و حتی دیگر فعالین جنبش کارگری بخوبی می دانند که در این رابطه بحثهای زیادی در گذشته انجام شد و حکیمی برخوردهای تندی به کسانی داشت که به فعالیت مخفی در کنار فعالیت علنی معتقد بودند. در مباحث درونی کمیته هماهنگی نیز این بحث که متناسب با توازن قوا باید حرکت نمود و کار مخفی و علنی در بسیاری از موارد ادغام می شوند و بسته به توازن قوا باید کار مخفی و علنی انجام داد، وجود داشت و در این رابطه حکیمی همیشه نقطه مقابل این نگاه بوده و حالا که تقریبا جای دفاعی برای آن نمانده، حکیمی این پیشنهاد را از جانب خود مطرح می نماید و همانطور که در نوشته قبلی هم گفتیم این فقط یک عقب نشینی تاکتیکی است. در مورد اکثریت و اقلیت کمیته هماهنگی حکیمی چنین می گوید:

".... ادعا کرده اند که اکثریت کمیته هماهنگی طرفدار این پیش نویس هستند. این ادعا البته کاملا بی پایه و اساس است، زیرا برهیچگونه نظرسنجی از تک تک اعضای کمیته هماهنگی استوار نیست. برعکس آنچه در مجمع عمومی سوم پیش آمد نشان داد که اتفاقا طرفداران این پیش نویس نسبت به کل اعضای کمیته در اقلیت هستند."

در مقطع مجمع عمومی سوم اکثریت بودن ما بر هر حاضر بی غرضی مبرهن بود و این اکثریت در مقابل مخالفین معنای اکثریت دارد نه آنطور که حکیمی می گوید نسبت به کل مجمع. در مجمع به درستی تعدادی از اعضا بدلیل مکفی ندانستن مباحث خواهان فرصت شدند و در این مدت که مباحث ادامه داشته و می توان گفت بیش از نود درصدشان نظر مشخصی دارند و با اکثریت همراهند. بنا بر این اگر در مجمع سوم اقلیت و اکثریت در مقابل هم

بودند حالا اکثریت قاطع در مقابل یک اقلیت کوچک دوازده، سیزده نفره قرار دارد. بله اینها واقعیتی است که فعالان جنبش کارگری باید بدانند و من برای آنکه این ادعا را ثابت کنم پس از گسست (که البته عملاً مدتی است انجام شده) بر اساس تعداد اعضای شرکت کننده در مجمع (چه مجمع سوم و یا اگر مجمع مشترک دیگری برگزار شود) درصد اعضای اقلیت و اکثریت را خواهم گفت تا جای شک و شبهه و پرده پوشی وجود نداشته باشد. اینکه اکثریت حق ندارد هدف خود را تغییر دهد، باید بگویم که بهیچ وجه هدف ما تغییر نکرده و این نام و اسامی نیستند که هدف را می سازند بلکه عملکردهای چند سال اخیر هدف هر یک را متبلور نموده است. اکثریت کمیته هماهنگی در مجمع خود، مختار است هر اساسنامه و یا تغییرات دیگری را انجام دهد. آنچه مسلم است دو استراتژی متفاوت در کنار هم نمی توانند بمانند و گسست الزامی است و آقای حکیمی هم این را می داند و بارها و از جمله در این مقاله اش این نکته را گفته است. اما گفتار او در باره اینکه کمیته هماهنگی و اکثریت حق تغییرات مورد بحث را ندارد، فقط از آن روست که شکست را از حالا پذیرفته و می داند که در مجمع رای نخواهد آورد و در نتیجه می خواهد نام کمیته هماهنگی را همچنان به یکدک بکشد. اما آقای حکیمی باید بداند که این نامها و اسامی نیستند که سرنوشت جنبش کارگری را رقم می زنند بلکه سیر مبارزه طبقاتی و نقش جایگاه هر یک از گرایشها در آنها تعیین کننده خواهد بود. واقعیت این است که قطار جنبش کارگری از ریل انحرافی که "لغو کار مزدی ها" ساخته بودند، مدتی است که گذشته و کمیته هماهنگی نیز بمثابه یک واگن این قطار از ریل انحرافی رد شده، حالا شما می توانید قطار لغو کار مزدی را رنگ کنید و روی آن هرنامی می خواهید بنویسید. روی آن میتوان نام کمیته هماهنگی نوشت، میتوان نام جنبشی نوشت و یا هرنام دیگری، اما در مسیر انحرافی آن تغییری بوجود نمی آید.

اما بیشتر از همه در مقاله حکیمی وجود تهمت ها، توهین ها، برخورد از بالا و فحاشی برجسته است. آقای حکیمی در مورد اکثریت کمیته هماهنگی و همه "فرقه گرایان" (بخوان فعالین چپ و همه فعالین کارگری که در جمع لغوکار مزدی ها نیستند) چنین می گوید:

".... با سوار شدن بر موج مبارزات کارگران و کشاندن رهبران و فعالین آنها به درون فرقه های خود طبقه کارگر را به سیاهی لشکر و جنبش کارگری را به سکوی پرش خود برای کسب قدرت سیاسی بدل کنند تا حکومت دیگری از نوع سرمایه داری دولتی حزبی بسازند و به رئیس و وزیر وکیل چنین حکومتی تبدیل شوند، که اکنون دیگر پس از تجربه شوروی خواب و خیالی بیش نیست."

واقعا در باره چنین اتهامی چه جوابی باید داد؟ آیا همه آنها که در همین "فرقه ها" دسته دسته اعدام شدند و یا سالهای طولانی در زندان و تحت فشار بودند برای پست و مقام تلاش می کردند؟ حتی رهبران آنها دسته دسته اعدام شدند و یا زیر شکنجه جان باختند، آیا همه آنها برای پست و مقام و وزیر وکیل شدن از جان مایه گذاشتند؟ آیا تاریخ خونین کردستان حکایت از فعالینی داشته که برای پست و مقام تلاش می نمودند؟ من واقعا متاسفم که به دلیل ملاحظات نیمه علنی، نمی توانم هر آنچه را که در تاریخ مبارزه طبقاتی گذشته بوده است، در اینجا بیاورم، اما بر هر انسان بی غرضی آشکار است که هزاران انسانی که در زیر خاک آرمیده اند برای پست و مقام و وزیر و وکیل شدن به میدان نیامده بودند. حال اگر نسلی از آن دست باقی مانده و مدام تحت فشار قرار دارند را باید متهم به تلاش برای وزیر شدن نمود؟ آیا برای نمونه حتی یک نفر به اتهام "فعال لغو کار مزدی" بودن در میان هزاران جانباخته راه آزادی و آرمانهای

طبقه کارگر وجود داشته است؟ البته از میان همه گرایش‌ها همیشه و همه جا گرایش‌ها غیر کارگری و انحرافی نیز وجود داشته و دارند، این مسئله در عرصه مبارزه طبقاتی پدیده‌ای طبیعی است، اما همه را با یک چوب راندن و به زمین و زمان مهرسکت و فرقه‌ای زدن غیرطبیعی است.

اما در مورد این اتهام که تلاش می‌کنیم سرمایه‌داری دولتی دیگری از نوع شوروی بسازیم، اولاً شوروی و انقلابش قبل از همه تداعی کننده یک انقلاب کارگری به رهبری حزب طبقه کارگر و حکومت شوراهای کارگران است و اگر شوروی بدست استالین‌ها افتاد و تاریخ به عقب بازگشت علتش این نبوده و نیست که فعالین کارگری متشکل در حزب شان برای پست و مقام انقلاب کردند. بحث این مسئله بسیار فراتر از این مقاله است و تاریخ قضاوت خواهد کرد که کدامیک از گرایش‌ها با استالین و یا لنین تداعی خواهند شد.

اما حکیمی به اینها نیز اکتفا نکرده و اتهام و توهین را در مقایسه مابا تقی شهرام و حتی بدتر از آن پیش برده است. و چنین نوشته:

"... در آن زمان کار به ترور فیزیکی افراد هم کشید، اما فرقه‌گراها کنونی به تخریب و ترور سیاسی افراد اکتفا کرده‌اند، هر چند پرونده سازی و اقدام پلیسی کسانی چون بهزاد سهرابی در منتسب کردن من به جریانهای خارج کشور - آنهم درست در زمانی که من در زندان جمهوری اسلامی بودم - بقول منوچهر روی تقی شهرام را براستی سفید کرد"

واقعا چه کسی دست به ترور سیاسی می‌زند؟ شما که خود را بارها فعال لغو کار مزدی معرفی نموده اید و حتی نشریه لغو کار مزدی بایک ضربدر بزرگ بروی آن (یعنی لغو کار مزدی) را منتشر نمودید. و هم شما و هم دوستان تان خود را گروه و حزب نمی‌دانید، پس دیگر این مظلوم نمایی‌ها برای چیست؟ شما به خاطر مسئله پارک چیتگر چند روزی در بازداشت بودید، اما بهزاد سهرابی را که نماینده کارگران ریسنده‌گی پرریس سنندج بود و بهمین دلیل اخراج شد و بارها برای بازداشتش به منزل او مراجعه کرده‌اند و در موقعیتی به مراتب بدتر از من و شما قرار دارد، به برخورد پلیسی متهم می‌کنید؟ شما چهره‌ای علنی هستید و چیزی برای مخفی کردن ندارید پس دیگر این داستان سرائی‌ها برای چیست؟ ما در کدام نوشته و کجا به ترور سیاسی و تخریب شخصیت پرداختیم، اتفاقاً شما در این زمینه سابقه گویایی دارید. آیا شما و دوستان تان انواع توهینها و انگها را به مخالفان در بحث کار علنی و مخفی نزدیک؟ شما و دوستان تان دیگران را سکت یک وجبی، فرقه‌گراها، و حتی رذل خطاب نکردید؟ آنوقت ما را به ترور سیاسی محکوم می‌کنید؟ شما در همین مقاله تان اکثریت کمیته هماهنگی را کوتوله‌های فرقه‌ای نامیده اید و آنوقت دیگران را متهم می‌کنید؟ مگر همین آقای حیدر کریم ما را به دستور گرفتن از رهبران فرقه‌ای مان در خارج کشور متهم نکرد؟ چطور برخورد او پلیسی نبوده و شما کلامی در مورد آن حرف نزدید؟ شما در همین مقاله ما را متهم به لشکر کشی در مجمع نموده اید، چطور حضور اکثریت کمیته هماهنگی در مجمع لشکر کشی است اما حضور شما چند نفر حضور جنبشی است. متهم نمودن به اینکه تمام فعالیت مان برای وزیر و وکیل شدن است و می‌خواهیم سرمایه‌داری دولتی بسازیم، ترور سیاسی و توهین نیست و بحث بهزاد سهرابی ترور سیاسی است؟ گفته اید: "... و نیز برخورد پرونده سازانه و پلیس پسند یکی از این افراد با من - بی آنکه از طرف دیگر افراد این گرایش محکوم شود - ..." واقعا این چیزی جز اتهام بی پایه و اساس و جوسازی چیز دیگری نیست. چطور تا به حال حتی یکی از همفکران شما که شاهد چنین برخوردی بوده چیزی ننوشته. چطور هیچیک از شرکت کنندگان در

مجمع چنین شهادتی تا به حال نداده و حالا شما آنرا کشف نموده اید.

فعالین "لغو کار مزدی" در این چند سال گذشته در زمینه فحاشی، توهین، جوسازی و تهمت، گوی سبقت را ربوده اند، و پس از بد و بیراه گفتن به احزاب و گروههای سیاسی، مدتی است فعالان جنبش کارگری را هدف قرار داده اند، غافل از آنکه سالهای زیادی است که دیگر این سبک برخورد از بالا و جوسازی کارساز نیست و دوران کنونی، دوران خرد، منطق و روشنگری جنبش کارگری است. آن زمان که چند چریک جوان و یا محصل را می شد با جوسازی و تند خویی مرعوب نمود گذشته است و بقول مرتضی افشاری، آقای حکیمی جنبش کارگری را دست کم گرفته است.

در میدان سیاست هر جریانی با یک پرچم شناخته می شود. مثلا مائوئیستها پرچمدار مبارزه خلق و امپریالیسم، تروتسکیستها انقلاب جهانی، کومله مبارزه در کردستان، احیاگران سندیکاها ایجاد سندیکاهای قانونی و... اما فعالین لغو کار مزدی از این پس با دو پرچم شناخته خواهند شد. یکی پرچم لغو کار مزدی و دیگری پرچم فحاشی. این پرچم هم مبارکتان باد !!

نکته مهم دیگری که می بایست بر آن انگشت گذاشت، این است که حکیمی طوری به مسئله ی اصلاح و تغییر اساسنامه اش برخورد کرده است که گویی همه ی آن بندها و مواردی که در اساسنامه دچار تغییر و اصلاح می شود، امری غیر دمکراتیک و از نظر ایشان ابدی و عزلی است. البته دگماتیسم حاکم بر نگاه ایشان و برخورد ایشان به مسئله ی تغییراتی این گونه، به ما می گوید که ایشان تنها در مواردی که نگاه و بینشش به زیر سؤال و یا مورد نقد قرار می گیرد، متوسل به چنین برخوردهایی می شود. ایشان این طور وانمود می کند که تو گویی اصول کمیته ی هماهنگی به اصلاحات اخیر در اساسنامه به زیر سؤال رفته است، در حالی که این تنها و تنها نگاه غیر واقعی و ذهنی و مخرب گرایش لغو کار مزدی است که در جمع های مشورتی اعضای کمیته به زیر میکروسکوپ نقد قرار گرفته است. شخص حکیمی بارها و بارها نشان داده است چه در نوشته ها و چه در مصاحبه هایش نشان داده است که تحمل حداقل نقدهایی که به او دیدگاهش می شود ندارد و به هیچ وجه آن را بر نمی تابد، او تجسم سمبلیک يك نگاه قیم مآبانه و سکتاریسم است.

اما در این سو آن چه که مدافعین این تغییرات تاکنون نشان داده اند این است که نه تنها دارای ظرفیت، شکیبایی، و هم چنین حامل نگاه فراگیر و دمکراتیک به دیگر گرایشات از جمله گرایش حکیمی و دوستانش که تاکنون این چنین دیگرانی را که دگرگونه می اندیشند، هستند، چنان که تاکنون متانت قابل توصیفی در برابر این حملات غیرمنصفانه از خود نشان داده اند.

محمد حسین

۱۳۸۶/۱۲/۶